

## زندگی‌نامه و آرای عرفانی محمد بن عبدالجبار نقری

حسنعلی آقاخانی نژاد<sup>۱</sup>

دبیر آموزش و پرورش شهرستان اسلامشهر

### چکیده مقاله:

ابوعبدالله محمد بن عبدالجبار بن الحسن نقری یکی از عارفان و صوفیان قرن چهارم هجری قمری می‌باشد. نقری در جایی آرام و قرار نداشته و زندگی‌اش پیوسته در سفر می‌گذشته است. آن چه که اهمیت پرداختن به حیات و آثار نقری را دو چندان می‌کند پر رمز و راز بودن زندگی اوست. نقری در سال ۳۶۶ هجری قمری در مصر از دنیا رفت. از وی دو اثر در زمینه عرفان، به نام‌های المواقف و المخاطبات باقی مانده است که ابن عربی آنها را مطالعه کرده و تاثیر پذیرفته است. یکی از عمده‌ترین دلایل گم‌نامی نقری سنگینی و صعوبت کلام اوست. او در زمینه مسائل عرفانی دارای اندیشه‌های نو و بدیعی است به طوری که بعضی از این اندیشه‌ها مانند «وقفه» و «سوی» مختص به وی است، و او برای اولین بار آنها را مطرح کرده است. از دیگر موضوعات عرفانی که نقری در آثارش به آنها توجه کرده است: حجاب، رویت، معرفت، انسان کامل است. در این مقاله ابتدا با تکیه بر منابع قدیمی و نیز رعایت ترتیب زمانی، شرح احوال نقری مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس آرای عرفانی وی از قبیل: وقفه، رویت، معرفت و انسان کامل تحلیل می‌شود.

### کلید واژه‌ها:

نقری، وقفه، رؤیت، معرفت، انسان کامل.

---

<sup>۱</sup> - H.Aghakhani@yahoo.com

## پیشگفتار

یکی از مباحثی که از دیرباز ذهن جویندگان راه حقیقت را به خود مشغول داشته است، بحث شناخت خدا و معرفت نسبت به پروردگار عالمیان است، معرفتی که به فنا و بقای در او بیانجامد. در این میان، راه دل و معرفت از طریق آن نسبت به باری تعالی، راه میان بری است که با وجود حلاوت و شیرینی، دارای سختی‌ها و ریاضت‌های فراوانی است، راهی که عارفان همه خطرات و دشواری‌های آن را عاشقانه به جان می‌خرند، تا قدم در راه وصال جانان بگذارند. بنابراین شناخت کسانی که عاشقانه و عارفانه قدم در این شاهراه حقیقت گذاشته‌اند و آشنایی با نام و نشان آنها و نیز شیوه سیر و سلوک و آداب و رفتار آنها می‌تواند چراغی پرفروغ فرا راه مشتاقانی باشد که به دنبال رسیدن به حقیقت و وصال یار از طریق دل و معرفت و عرفان می‌باشند. بررسی آراء و افکار عارفان و نیز چگونگی زندگی و حیات آنها و تاثیراتی که از عارفان قبل از خود پذیرفته‌اند و نیز تاثیری که بر اشخاص و افکار آنها و دوره‌های بعد گذاشته‌اند، و هم چنین بررسی میزان الگوبرداری آنها از دین مبین اسلام و قرآن کریم و سایر ادیان و مذاهب، می‌تواند زوایای گوناگونی از حیات دنیوی و معنوی آنها را روشن سازد و باعث شود که پویندگان راه حق و حقیقت استوارتر قدم در راه سیر و سلوک بگذارند. به خصوص اگر عارفی که در این میان مورد نگرش واقع می‌شود، بی‌نام و نشان یا بهتر بگوییم گریزان از نام و نشان باشد، اهمیت موضوع را دو چندان می‌کند. این عارف و حبيب و دل‌باخته کوی حضرت دوست، محمدبن عبدالجبار نقری است که عاشقانه و خالصانه به بلندای قامت تاریخ در مقابل حضرت حق ایستاده و باوی سخن می‌گوید و مورد خطاب خداوند جهان است.

در تمامی منازل و مراحل که نقری در آنها با خداوند سخن می‌گوید، که در زبان نقری به این مراحل، «موقف» گفته می‌شود. می‌توان اوج تجربه عرفانی و فنای در حق را دید. این که یک انسان چگونه به مرحله‌ای از معرفت و عرفان و شناخت می‌رسد که، در هر لحظه‌ای که قابلیت تجلی را داشته باشد توسط خود خداوند مبعوث و برانگیخته می‌شود و از سوی خدا

مورد خطاب واقع شده و دعوت به گفتگو می‌شود. بنابراین یکی از مواردی که اهمیت موضوع را بیشتر می‌کند، این است که نقری عارفی گم نام می‌باشد که در طول تاریخ تصوف چنان که باید و شاید به وی و اندیشه‌های وی پرداخته نشده است و شرح احوال و آثارش آگاهانه یا ناآگاهانه در پس پرده غفلت و بی‌توجهی باقی مانده است، عارفی که در قرن چهارم می‌زیسته و به گواهی بسیاری از محققان، آثارش از مشربی بلند سرچشمه گرفته و دارای ویژگی‌های ادبی و عرفانی منحصر به فردی می‌باشد.

### (۱) شرح احوال

(۱-۱) نام و نسب

ابو عبدالله محمد بن عبدالجبار بن الحسن النقری یکی از عارفان و صوفیان قرن چهارم هجری است. درباره نام و نسب او در کتاب‌ها و منابعی که از وی نام برده‌اند تفاوت‌هایی وجود دارد. محی‌الدین ابن عربی نخستین کسی است که برای اولین بار در کتاب خود شش بار از شخصی به نام «محمد بن عبدالجبار نقری» نام می‌برد. اما اشاره‌ای به سایر مشخصات وی از قبیل سال ولادت، سال وفات و... نمی‌کند. در یک جا در بحثی که با عنوان الانسان لا یخلو عن میل بالضروره (انسان به ضرورت خالی از میل نمی‌باشد) آغاز می‌شود، او را از رجال الله می‌داند: «و اما من اعتبر المرض بالمیل و هو الذی ینطلق علیه اسم مرض و هو مذهب محمد بن عبدالجبار النقری صاحب المواقف من رجال الله.»<sup>۱</sup> در جای دیگری ذیل بحث التوبه الکونیه، از او در کنار دیگر ارباب مواقف مانند بایزید بسطامی یاد می‌کند.<sup>۲</sup> در بخش دیگری از کتاب فتوحات مکیه، ابن عربی در بحثی با عنوان شب اختصاص به خداوند دارد و روز به انسان، محمد بن عبدالجبار نقری را از اهل شب می‌داند.<sup>۳</sup> هم چنین در فصل دیگری که درباره مواقف صحبت می‌کند، وقفه را در آثار نقری مقام برزخی میان حال و مقام می‌داند و از آن به مقام استواء تعبیر می‌کند<sup>۴</sup> و در فراز دیگری که درباره مقامات در طریق تصوف صحبت می‌کند

۱- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۶۱۳.

۲- همان، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۳۸.

۴- همان، ج ۳، ص ۱۴۷.

محمدبن عبدالجبار نقری را نام می‌برد.<sup>۱</sup> و در جای دیگری نقری را صاحب طریقت واقفیه معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> بعد از ابن عربی بیشترین و کامل‌ترین اخبار را درباره نقری، شارح اثروی، عقیف الدین تلمسانی به دست می‌دهد. تلمسانی او را «ابوعبدالله محمدبن عبدالله النقری» معرفی می‌کند و دو لقب اسکندری و مصری را برای وی نام می‌برد و نسبش را به نقر روستایی از نواحی بابل در کوفه عراق منتسب می‌کند.<sup>۳</sup> در کتاب جامع الاسرار ذیل بحث مقدمه مشتمله علی کتمان الاسرار، نام نقری محمدبن عبدالجبار گفته شده است و از دیگر مشخصات وی خبری داده نمی‌شود.<sup>۴</sup> حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، نقری را از مشایخ صوفیه شمرده و نام او را محمدبن عبدالجبار بن الحسن النقری می‌گوید.<sup>۵</sup>

فؤاد سزگین نیز در کتاب خود از شخصی به نام ابوعبدالله محمدبن عبدالله النقری نام می‌برد.<sup>۶</sup> اما پرفسور آرتور جون آربری که برای اولین بار آثار نقری را تصحیح و چاپ کرده است، می‌گوید: «نام وی محمدبن عبدالجبار نقری بوده و نسبش به شهر کوچکی به نام نقر در عراق برمی‌گردد.»<sup>۷</sup> خانم آن ماری شیمل نیز در کتابش از محمدبن عبدالجبار نقری یاد می‌کند و نسب او را عراقی می‌داند.<sup>۸</sup> در جای دیگری در مقاله‌ای تحت عنوان «معرفت و جهل در منظومه فکری محمدبن عبدالجبار نقری»، نام وی، محمدبن عبدالجبار بن حسین بن احمد نقری عنوان شده است.<sup>۹</sup> پل نویانیز که درباره نقری و آثار وی تحقیقات گسترده‌ای را انجام داده است، نقری را منسوب به نقر در عراق می‌داند. وی در جایی از کتاب خویش اذعان دارد که نام نقری دقیقاً مشخص نیست. معمولاً او را محمدبن عبدالجبار نقری می‌نامند. اما در فاتحه

۱- همان، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- همان، جلد ۲، ص ۱۴۲.

۳- شرح مواقف النقری، ص ۲۰.

۴- جامع الاسرار، ص ۳۳.

۵- کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، ص ۱۸۹۱.

۶- تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۱، ص ۹۶۷-۹۶۸.

7- Arbery, A.J., "Niffari", *Encyclopadia of Islam*, vol3, p13-14

۸- ابعاد عرفانی اسلام، ص ۱۵۴.

۹- معرفت و جهل در منظومه فکری محمد بن عبدالجبار نقری، فصلنامه علمی- پژوهشی دانشگاه الزهراء،

سال ۱۶ و ۱۷، زمستان ۱۳۸۵، ص ۱۸۴.

نسخه‌ای خطی در بورساکه پروفیسور احمد آتش کشف کرده، سخن از کسی است به نام شیخ محمدبن عبدالجباربن حسن البصری، صوفی متکلم که در صحبت شیخ دیگری بوده است، زاهد و سیار، به نام محمدبن عبدالله النقری، که شیخ اول الهامات او را رونویس کرده است. اما در همین نسخه خطی از کسی به نام محمدبن عبدالجبار النقری نیز سخن می‌رود. همین ابهام را در نسخه دیگری در استانبول (حاجی محمود ۲۴۰۶) نیز می‌بینیم، که در آن علاوه بر آن چه گفتیم، محمدبن عبدالجبارالمصری نیز خوانده شده است. ما به اتفاق آتش برآنیم که سخن از دو شخصیت جداگانه است، یکی صاحب الهام، محمدبن عبدالله النقری، و دیگری، راوی او، محمدبن عبدالجبارالبصری. نسخه‌های خطی آنها را یک تن دانسته‌اند، زیرا وحدت سبک و الهام اثر، جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد.<sup>۱</sup>

بنابراین با توجه به مطالبی که گفته شد، نتیجه گرفته می‌شود که نام کامل نقری، ابو عبدالله محمدبن عبدالجباربن الحسن النقری بوده و نسب و اصل وی به عراق برمی‌گردد. یعنی عارفی از سرزمین عراق می‌باشد. که معمولاً کنیه او (ابو عبدالله) و نام جدش (حسن) را در کتاب‌ها و مقاله‌ها نمی‌آورند و به صورت مختصر، محمدبن عبدالجبار نقری نوشته می‌شود.

## ۲-۱) تاریخ و محل ولادت

از سال تولد محمدبن عبدالجبار نقری در هیچ یک از منابع قدیمی که درباره وی صحبت کرده‌اند. سخنی به میان نیامده است. چرا که عمده شرح حال نویسان نام او را از قلم انداخته‌اند. اما در مقاله‌ای که یکی از معاصرین درباره وی نوشته، اشاره‌ای کلی به تاریخ تولد نقری شده است. در این مقاله آمده است که نقری در حدود نیمه دوم سده سوم هجری در شهر نقر، واقع در ساحل شرقی فرات، نزدیک کوفه دیده به جهان گشود.<sup>۲</sup> یعنی ضمن اشاره‌ای تقریبی به تاریخ ولادت نقری زادگاه و محل ولادت وی را نیز نقر معرفی می‌کند. در مقاله دیگری که در دایره‌المعارف اسلام درباره نقری نوشته شده است، اشاره‌ای به سال ولادت وی نشده، اما زادگاه او به شهر کوچکی از نقر در عراق نسبت داده شده است.<sup>۳</sup> مطابق قول یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان ذیل باب النون والفاء، نقر ناحیه‌ای از نواحی بابل در سرزمین

۱- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۲۹۸. تاریخ الادب العربی، ج ۳، ص ۷۶-۷۷.

۲- عباسی، ص ۱۸۴.

کوفه بوده است.<sup>۱</sup> این شهر، همان شهر نیپور، پایتخت دینی سومریان، در چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح است، عبادتگاه مشهور «اکور» که محل عبادت «انلیل» - خدای هوا و خدای خدایان - بوده در آنجا قرار داشته است. این شهر در نزد سومریان، چندان با اهمیت و مقدس بوده که بعد از ویران شدنش مرثیه‌ای ماندگار برای آن می‌سرایند.<sup>۲</sup> فواد سزگین نیز در کتاب تاریخ نگارش‌های عربی نَفر را منسوب به نیپور قدیم در عراق می‌داند.<sup>۳</sup> حتی پل نویا که تمامی آثار نَفری را جمع‌آوری کرده و تحلیل مبسوطی را در باره آنها ارائه داده است، از سال تولد وی سخنی نمی‌گوید و فقط زادگاه او را نَفر - نیپور، شهر مشهور بابلیان نام می‌برد.<sup>۴</sup> هم چنین در مقاله‌ای که درباره نَفری و وقفه و رؤیا از دیدگاه او می‌باشد، گفته شده است که نَفری در شهر نَفر واقع بر ساحل شرقی رود فرات به دنیا آمده است، اما اشاره‌ای به سال ولادت وی نشده است: «ولد محمد بن عبد الجبار بن الحسن بن احمد النفری فی مدینة نَفر الواقعة علی ضفاف نهر الفرات شرقاً».<sup>۵</sup> در یکی دیگر از منابعی که درباره نَفری مطالبی در آن نوشته شده، آمده است که سال تولد نَفری معلوم نیست، ولی زادگاه وی ظاهراً شهر یا قریه نَفر از توابع بصره در عراق بوده است.<sup>۶</sup> با توجه به مطالبی که بیان شد، می‌توان گفت که از سال تولد محمد بن عبد الجبار نَفری به طور قطع اطلاعی در دست نیست. ولی زادگاه وی به شهر یا روستای نَفر واقع در کوفه عراق می‌رسد. چرا که طبق قول یاقوت حموی در معجم البلدان نَفر از نواحی کوفه می‌باشد.

### ۳-۱) زندگانی و حیات

از چگونگی رشد و نمو، تحصیل و سیر سلوک نَفری اطلاعات چندانی در دست نیست. چه در چهار اثر مهم اولیه تصوف: التعرّف لمذهب اهل التصوف کلاباذی، اللمع فی التصوف

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۹۸-۷۹۹.

۲- دیوان الاساطیر، ص ۳۷۰.

۳- تاریخ نگارش‌های عربی، ص ۹۶۸-۹۶۷.

۴- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۲۹۸.

5- [online]. [Doroob](http://www.doroob.com). Available: <http://www.doroob.com> [2june2009].

الفکر الصوفی عند النفری، ۲۰۰۶، ع، ولید ۲.

۶- مواقف محمد بن عبد الجبار نَفری، ص ۱۶۵.

ابونصر سراج، قوت القلوب ابوطالب مکی و طبقات الصوفیه سلمی که تقریباً هم زمان با نقری نوشته شده‌اند، هیچ ذکری از او به میان نیامده است؛ حتی در رساله قشیریّه نیز که سی سال بعد از مرگ وی به رشته تحریر در آمده سخنی از وی نرفته است. درباره نقری همین قدر می‌دانیم که زندگی او همیشه در سفر می‌گذشته و به همین سبب در بعضی نسخه‌های خطی آثار وی از او با لقب «سائح» یاد شده است. نیکلسن نیز او را درویشی آفاقی، حادثه جو و اهل خطر می‌داند که پیوسته در آفاق سیاحت می‌کرده است، همین آفاقی بودن نقری باعث شده است که برابر نوشته عقیف الدین تلمسانی (متوفی ۶۹۰) شارح آثار وی، در حاشیه نسخه خطی شرح مواقف، پس از مدتی اقامت در بین النهرین و بصره، رهسپار مصر شود.<sup>۱</sup>

این که نقری اهل سیر و سیاحت بوده و در یک جا آرام و قرار نداشته است و زندگی وی پوشیده از راز و رمز می‌باشد، نکته‌ای است که در اغلب مقالات و کتاب‌هایی که درباره وی نوشته‌اند، به آن اشاره شده است. آربری که اولین مستشرق و محقق است که درباره زندگی و آثار نقری اطلاعات فراوانی را گردآوری نموده است، مقدمه‌ای در مورد وی و اثر برجسته‌اش نوشته که مفصل‌تر از مطالب مندرج در دیگر منابع است. البته وی نیز در این مقدمه بیشتر درباره اثر نقری سخن می‌گوید. آربری ضمن اشاره به عدم شناخت وسیع از زندگی نقری، آن مقدار از مطالب موجود را هم مقتبس از اظهارات مفسر آثار نقری، «عقیف الدین التلمسانی» می‌داند. وی نقری را جزو آن دسته از صوفیانی می‌داند که بی پروا به بیان اندیشه‌های خود پرداخته است و در عین حال او را فردی مخلص، با حرارت و اندیشمند با عقیده‌ای محکم در زمینه تجربه‌های صادقانه و خالصانه خود معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> هم چنین وی در جای دیگری عنوان می‌دارد که محمد بن عبدالجبار نقری عارفی است که در قرن چهارم هجری (دهم میلادی ظهور) نموده و عمده شرح حال نویسان نام او را از قلم انداخته‌اند. یک نسخه از آثار وی ثابت می‌کند، در مدت زمانی که او ساکن نقرویل بوده، متعهد شده است که افکارش را نوشته و روی کاغذ بیاورد.<sup>۳</sup>

۱- عباسی، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۲- سخنی پیرامون شرح احوال و اندیشه‌های نقری، ص ۲۰۱-۲۰۲.

3- Arbery, "Niffari", p13-14.

یکی از دلایلی که اغلب تاریخ نویسان نتوانسته‌اند شرح حال و زندگی نامه نَفَری را در کتاب‌های خود بیاورند این بوده، که نَفَری در جایی آرام و قرار نداشته و زندگی در خفا بوده است. در یکی دیگر از منابعی که اطلاعات مهمی از نَفَری و آثار وی در اختیار ما قرار می‌دهد، اشاره شده است که زندگی نَفَری پیوسته در سفر می‌گذشته است و به همین سبب است که بعضی از نسخه‌ها به او لقب «سائح» داده‌اند و به گفته تلمسانی مدتی نیز در نیل (شهری در عراق بین بغداد و کوفه) و بصره، اقامت داشته است.<sup>۱</sup> در جای دیگری نیز نَفَری، درویش گمنام خانه به دوش و سیاحی معرفی می‌شود.<sup>۲</sup> در یکی دیگر از مقالاتی که به زبان عربی درباره شخصیت صوفی در نزد نَفَری نوشته شده، به پوشیده بودن زندگی نَفَری و عدم اطلاع دقیق از سیر و سلوک وی اشاره شده است و گفته شده که نَفَری در قرن چهارم هجری زندگی می‌کرده، و هم عصر حلاج بوده که بر اهل تصوف تاثیر گذارده و آنها را دعوت به کتمان و تقیه و حفظ اسرار نموده است. «إن حياة النَفَری غامضة فی ولادته وموته وسيرته، علی کل الأصعدة؛ و لیس لدينا أی مصدر یذكر تفاصيل حیاته. الآن من المؤکد أنه عاش فی القرن الرابع الهجری، و عاصر محنه الحلاج التي أثرت علی اهل التصوف و دعتهم إلی التحفظ و الکتمان والتقیه الشدیده».<sup>۳</sup> هم چنین شارح کتاب نَفَری نیز درباره زندگی و حیات وی عنوان می‌دارد که شیخ ما نَفَری در آثار خود چیزی از حیات و زندگی‌اش برای ما نگفته است یا در نامه‌هایی که شیوخ و شاگردانش برای وی می‌نوشتند یا او برای آنها می‌نوشته است چیزی از زوایای زندگی‌اش روشن نیست. چرا که این شیوه یعنی بیان احوال و آثار در نامه‌ها در بسیاری از مکتوبات بزرگان تصوف معمول بوده است و هم چنین وی می‌گوید که نَفَری بسیار اهل سفر و رحلت از جایی به جایی دیگر بوده است.<sup>۴</sup>

#### ۴-۱) تاریخ و محل وفات

۱- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۲۹۸.

۲- عرفان عارفان مسلمان، ص ۱۵۹-۱۶۰.

3- [online]. Doroob. Available: <http://www.doroob.com> [2june2009].

"الفکر الصوفی عند النَفَری"، ۲۰۰۶، ع، ولید ۴

۴- شرح مواقف، ص ۲۱.

درباره تاریخ و محل وفات محمد بن عبدالجبار نقری نیز نقل قول‌های متفاوتی دیده می‌شود و هر کدام طرفدارانی دارند که بررسی می‌شود. نخستین منبعی که درباره تاریخ و محل وفات نقری سخن گفته، سال وفاتش را ۳۵۴ هجری قمری و محل وفاتش را مصر بیان کرده است. «والنقری، توفی عام ۳۵۴ق، عاش فی مصرور بما توفی بها».<sup>۱</sup> این قول با آنچه که حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون می‌گوید، یکی است. چراکه وی نیز سال وفات نقری را ۳۵۴ هجری قمری می‌گوید. عین عبارت حاجی خلیفه در کشف الظنون چنین است: «الشیخ محمد بن عبد الجبار بن الحسن النقری الصوفی المتوفی سنه ۳۵۴ اربع و خمسين وثلثمائه».<sup>۲</sup> زرکلی نیز در کتابش سال وفات محمد بن عبدالجبار نقری را ۳۵۴ هجری قمری می‌نویسد. در کتاب گوهر و صدف عرفان اسلامی نیز که نوشته یکی از مستشرقان می‌باشد. ضمن اشاره به این که محمد بن عبدالجبار نقری یکی از عرفایی است که کمتر شناخته شده است، سال وفات وی را ۳۵۴ هجری قمری می‌داند.<sup>۳</sup> همانند این قول در یکی دیگر از آثار مستشرقان نیز دیده می‌شود. وی می‌گوید که محمد بن عبدالجبار نقری عارف عراقی، در سال ۹۶۵ میلادی (۳۵۴ق) از دنیا رفته است.<sup>۴</sup> چیتیک نیز در کتاب خود ضمن این که نقری را یکی از اولین نویسندگان آثار تصوف معرفی می‌کند. سال ۳۵۴ ق را به عنوان سال وفات وی بیان می‌کند.<sup>۵</sup> نیکلسن نیز در کتاب خود اشاره می‌کند که نقری در نیمه دوم قرن دهم میلادی (چهارم هجری قمری) در مصر بدرود حیات گفت.<sup>۶</sup> اما عده‌ای دیگر از محققان و مستشرقان بر این باورند که سال وفات محمد بن عبدالجبار نقری ۳۶۶ هجری قمری می‌باشد. از جمله در کتاب تاریخ نگارش‌های عربی ضمن اشاره به نام ابو عبدالله محمد بن عبدالله النقری گفته شده که وی پس از سال ۳۶۶ق/۹۷۷م در گذشت.<sup>۷</sup> آربری نیز که آثار نقری را جمع‌آوری و تصحیح نموده است با توجه

---

۱- همان، ص ۲۰.

۲- کشف الظنون، ص ۱۸۹۱.

۳- گوهر و صدف عرفان اسلامی، ص ۱۹۳.

۴- ابعاد عرفانی اسلام، ص ۱۵۴.

۵- درآمدی بر تصوف، ص ۲۱۷.

۶- عرفان عارفان مسلمان، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۷- تاریخ نگارش‌های عربی، ص ۹۶۷-۹۶۸.

به یک نسخه از آثار وی در هنگامی که ساکن نقر و نیل بوده، می‌گوید که به احتمال قوی نقری، متوفای ۳۶۶ق/۹۷۶م است.<sup>۱</sup> یکی دیگر از محققان معاصر همین تاریخ (۳۶۶ق/۹۷۷م) را برای وفات نقری نام می‌برد. وی در ادامه می‌افزاید که آثار ابن عربی به فهم و درک آراء نقری کمک می‌کند.<sup>۲</sup> در یکی دیگر از منابع سال وفات نقری بین سال‌های ۳۵۴-۳۶۱ هجری قمری گفته شده که در هیچ یک از منابع دیگر این تاریخ وفات نیامده است.<sup>۳</sup>

اما منابعی که مدعی وفات محمدبن عبدالجبار نقری در سال ۳۵۴ هجری قمری هستند، هیچ دلیلی را برای ادعای خود نیاورده‌اند. بعضی از این منابع، دست دوم هستند که از روی کتاب‌هایی چون شرح مواقف و یا خود کتاب المواقف و المخاطبات، تاریخ وفات نقری را نوشته‌اند. اما کسانی که مدعی وفات نقری در سال ۳۶۶ق یا بعد از آن هستند، دلایلی محکم ارائه داده‌اند. که از آن جمله پل نویا می‌باشد. وی در سال ۱۹۷۳ بخش‌هایی از مواقف نقری را که تا آن زمان کشف نشده بود، کشف و در کتابی به نام نصوص صوفیه غیر منشوره، منتشر نمود. با عنایت به آن بخش از نصوص وی که به خط خود نقری به سال ۳۵۹ در بصره نوشته شده است، این تاریخ وفات (۳۵۴ق) پذیرفتنی نمی‌نماید.<sup>۴</sup> هم چنین آربری و پرفسور احمد آتش درباره وفات نقری در سال ۳۵۴ق می‌گویند که این تاریخ را نمی‌توان قبول کرد، زیرا بعضی از الهامات نقری مربوط به سال ۳۶۶ق است.<sup>۵</sup> بنابراین با توجه به مطالب بیان شده و کشفیات اخیر و مطالعات و تحقیقات محققان معاصر همچون آربری، پل نویا و احمد آتش قول اصح در وفات محمدبن عبدالجبار نقری سال ۳۶۶ق بوده و این تاریخ درست‌تر است و محل وفات وی مصر می‌باشد.

## ۲) آثار نقری

در بیشتر منابعی که از نقری سخن گفته‌اند. معمولاً سال وفات او را همراه با دو کتابش به نام المواقف و المخاطبات نام برده‌اند. تلمسانی اولین کسی است که از المواقف به عنوان کتاب

1- Arbery, "Niffari", p13-14.

۲- مکنا، تکلم ابن عربی، بیروت، الدارالبیضاء، ص ۲۷.

۳- عرفان نظری، ص ۱۳۶.

۴- عباسی، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۵- نویا، ص ۲۹۸.

نقری نام می‌برد. وی می‌گوید: «والنقری صاحب المواقف الحقیقی هو ابو عبدالله محمد بن عبدالله»<sup>۱</sup> ابن عربی چندین جا در فتوحات به کتاب المواقف نقری اشاره می‌کند و می‌گوید، کتاب شریفی است که حاوی علوم مربوط به آداب مقامات است و گاهی از آن با عنوان «المواقف و القول» یاد می‌کند. ابن عربی در توصیف کتاب مهم المواقف می‌گوید: «مقامات عرفانی نیز مانند اعمال شرعی، مثل نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن است، یعنی همان طور که برای هر یک از اعمال شرعی علمی مخصوص به خود است برای هر یک از مقامات معنوی نیز آداب و رفتاری خاص وجود دارد که نقری آنها را در کتابش موسوم به مواقف بیان کرده است»<sup>۲</sup>. حاجی خلیفه نیز در کتابش با گفتن عبارت «المواقف فی التصوف للنقری» کتاب المواقف را به نقری نسبت می‌دهد. علاوه بر کتاب مواقف و مخاطبات، کتابی نیز تحت عنوان نصوص صوفیه غیر منشوره وجود دارد که پل نویا (paul nwyia) مستشرق فرانسوی آن را تألیف کرده و در سال ۱۹۷۳ از طریق انتشارات «دارالمشرق بیروت» به چاپ رسانده است. این کتاب شامل سخنان و جملات نقری است که در دو کتاب قبلی نیامده است. در این کتاب بخشی با نام موقف المواقف دیده می‌شود که در آنجا شصت موقف با نام‌های گوناگون و در پی هم آمده است. در قسمت دیگر از همین کتاب، مواقف پراکنده‌ای هم دیده می‌شود که تعداد آن به ده موقف می‌رسد و مجموعاً هفتاد و هفت می‌شود که برخی از آنها عبارت‌اند از: موقف المعرفه، موقف الجلال، موقف الهموم، موقف الشر، موقف النار، موقف العقل، موقف النظرائی وجهه، موقف النفس، موقف الابواب، موقف الوسوسه. در همین کتاب اجزای متفرقه و پراکنده‌ای را که شامل مناجات‌ها، مخاطبات و اشعار نقری است، مشاهده می‌کنیم. پرداختن به موضوعاتی همچون انواع خوف و انواع حکمت نیز در این کتاب جلب توجه می‌کند.<sup>۳</sup>

آرای عرفانی نقری:

(۱) وقفه

۱- تلمسانی، ص ۲۰.

۲- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۹۲.

۳- نصوص صوفیه غیرمنشوره، ص ۳۴۰-۳۴۳.

وقفه در نگارش نقری، نقطه‌ای مفروض است و شاید مرحله‌ای است که عارف یک چند در آن توقف کرده و پس از آن به مرحله بعد منتقل شده است. نقری از کلمه وقفه، معانی و معارف خاصی را اراده می‌کند. در این مقام سالک، مسلوب الاراده است و خارج از ضدیت و غیریت و به دور از هر حجاب مادی یا معنوی به سر می‌برد. در این مقام بنده به مرتبه وقوف می‌رسد و به خطاب الهی گوش می‌سپارد. این وقوف وی از جانب حق می‌باشد؛ چه حضرت الهی است که او را متوقف ساخته است.<sup>۱</sup> وقوف حالتی از حالات تواضع و ادب در مقام واقف است. این ادب و تواضع زمانی می‌باشد که واقف در حالت وقوف و استعداد معنوی مورد خطاب الهی واقع می‌شود. پس وقوف در اینجا وقوف معنوی است که با ادب کامل نسبت به خدا و در سکون و سکوت کامل انجام می‌گیرد و در این حالت هیچ نطق و سخنی از واقف شنیده نمی‌شود.<sup>۲</sup> آربری هم که نخستین مستشرقی است که المواقف و المخاطبات نقری را به زبان انگلیسی ترجمه و تفسیر نموده، معتقد است که مهم‌ترین کمک ویژه نقری به عرفان و تصوف، نظریه «وقفه» اوست.<sup>۳</sup> وی می‌گوید: «این اصطلاح فنی (وقفه) توسط ابن عربی شرح و تفسیر شده، اما بعید است که تفسیر ابن عربی رضایت بخش‌تر از آن متنی باشد که خود نقری در آن مبادرت به شرح و تفسیر معنی وقفه نموده است».<sup>۴</sup> سالک پس از آن که به اسارت خود در زندان اضداد و ماده پی می‌برد با سلوک و رهایی از آن به مقام وقفه قدم می‌نهد، نقری علاوه بر این که در جاهای مختلف درباره وقفه سخن گفته است، اما در موقف هشتم کتاب المواقف، تحت عنوان «موقف المواقف» که بلندترین موقف است به طور مفصل درباره این مقام صحبت نموده است. البته سرتاسر موقف هشتم نمونه ادبی بارزی برای موضوع وقفه است که در عبارات متعدد به آن پرداخته شده است و توجه خاص خواننده را طلب می‌کند و برای همین آن موقف به گفته آربری اساس بسیاری از آموزه‌ها و تعالیم نقری را تشکیل می‌دهد.<sup>۵</sup> نیکلسن نیز وقفه را در کتاب المواقف نقری والاترین درجه فنای در ذات الهی می‌داند و می‌گوید: «وقفه فروزان و روشنی بخش است و اندیشه‌های تاریک غیریت را از بین

۱- عباسی، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۲- عبدالله، همان، ص ۵.

3- Arbery, "Niffari", *Encyclopadia of Islam*, vol 3 . p 13.

4- Arbery, "Mawaqif and mukhatabat". p14.

5- lid.

می‌برد، درست مانند نوری که تاریکی را زایل می‌سازد؛ وقفه ارزش ظاهری تمامی اشیاء موجود را به ارج راستین و ابدی بدل می‌کند.<sup>۱</sup> نوپا، یکی دیگر از مفسرین آثار نقری، سخنان وی را گفتگو میان دو ذات می‌داند و وقفه را جایی می‌نامد که این گفتگو در آن اتفاق می‌افتد و در آن خداوند بر سالک تجلی می‌کند و هم چنین وقفه را محلی معرفی می‌کند که در آن بنده هم نشین خدا (جلیس الله) و (صاحب الرؤیه) می‌شود و نقطه‌ای است که در آن سالک به معراج می‌رود و این عروج به پیروی از تجربه شخصی پیغمبر(ص) است.<sup>۲</sup> وقفه در هیچ جای کتاب نقری به روشنی تعریف نشده است و همه جا نقطه‌ای مفروض است، زیرا رسیدن نگاهی است که از آن درباره راهی که قبلاً طی کرده‌اند، قضاوت می‌کنند. هر مرحله از این راه طی شده موقفی بوده است، یعنی مرحله‌ای که عارف در آن یک چند توقف کرده و پس از آن به مرحله بعد منتقل شده است.<sup>۳</sup> بنابراین وقفه به معنی «توقف» و «ایست» است. هر گفتگویی در وقفه با عبارت تغییر ناپذیر «اوقفنی فی... وقال لی: مرا در وقفه... نگاه داشت و گفت» آغاز می‌شود. در تجربه «وقفه» در حقیقت دو زمان وجود دارد، یکی اوج تجربه عرفانی که رویت نام دارد و در آن هنگام، آگاهی در وراء محدوده‌های مفهومی فاعل شناسایی و موضوع شناسایی زندگی می‌کند و دیگری زمان بازگشت از حالت تجربه عرفانی است که در آن اندک اندک آن چه بر آگاهی گذشته به حافظه باز می‌گردد و سخن گفتن ممکن می‌شود.<sup>۴</sup> برای درک عمیق‌تر معنا و مفهوم وقفه بهتر است به توصیفی که خود نقری از تجربه وقفه در کتاب المواقف به دست می‌دهد گوش فرا دهیم: «وقال لی قل لهم رجعت الیکم، فقلت أوقفنی ومن قبل أن ارجع ماکان لی من قول لآئه ارانی التوحید فکننت به لا اعرف فناء ولا بقا واسمعنی التوحید ولم اعرف استماعه و ردنی بعد هذا کله کنت فرایت فی الردّ صحیفه وانا أقرأها علیکم.» (و به من گفت: به آنها بگو که به میان شما بازگشتم؛ پس من گفتم «اوقفنی»؛ پیش از آن که بازگردم چیزی نداشتم که بگویم، زیرا او به من توحید را نشان داد و من در آن بی‌خبر از «فنا» و «بقا» بودم؛ و به من توحید شنواند و نمی‌دانستم چه می‌شنوم، و بعد از آن، مرا به آن چه قبلاً بودم بازگرداند

۱- عرفان عارفان مسلمان، ص ۲۴۹.

۲- نوپا، ص ۳۰۲-۳۰۳.

۳- همانجا.

۴- همان، ص ۳۰۴.

و من در این بازگشت نامه‌ای دیدم که آن را برای شما می‌خوانم.<sup>۱</sup> در واقع این عبارات نقری نشان می‌دهد وقفه جایی است که سالک در آن به اوج تجربه عرفانی رسیده است، تجربه‌ای که بالاتر از فنا و بقا، یعنی رسیدن به مقام توحید است و پس از آن است که سالک مأمور می‌شود تا به میان خلق بازگردد و رسالت خود را که همان خواندن نامه است، انجام دهد. نامه‌ای که خود نیز محتویات آن را به خاطر نمی‌آورد، زیرا در اوج تجربه عرفانی اتفاق افتاده و در نا آگاهی تجربه شده است. تلمسانی هم در تفسیر خود توضیح می‌دهد که در خواندن این نامه، عارف نیز همان وضعی را دارد که هر خواننده دیگری دارد؛ به این معنی که چیزهایی که از خواندن این نامه درمی‌یابد چنان است که گویی خود آنها را تجربه نکرده است.<sup>۲</sup> آن چه او در توحید «دیده» یا «شنیده» است به صورت متعلق شناسایی به آگاهی داده نشده است، او در ورای مقولات روانشناختی از قبیل «فنا» و «بقا» زیسته است؛ آگاهی چیزی می‌یابد بی آن که چیزی بداند، زیرا «وجود» هنوز «شهود» نیست. صوفی تنها در بازگشت یعنی بازیافتن «آگاهی از خویشتن» خویش است که می‌تواند از وقفه خود با دیگران سخن بگوید.<sup>۳</sup> نقری در جای دیگری درباره جلیس که هم نشین خدا در وقفه می‌باشد و در اوج ملاقات خداست می‌گوید: «إن الجلیس ناظر، لایرجع ناظره؛ فہم، لاینطق فہمه؛ مدرک لابی الادراک.» (جلیس نگاه می‌کند بی آن که نگاهش به خود بازگردد؛ فهم می‌کند بی آن که بتواند فهم خود را به نطق درآورد؛ ادراک می‌کند بی آن که ادراک او به چیزی تعلق گیرد).<sup>۴</sup>

بنابراین وقفه در آثار نقری محل تجلی ذات الهی بر عارف است، چنان که جای هیچ گونه نطق و فهم و شناسایی در آن باقی نمی‌ماند. در آنجا دیگر عارف نیست که از تجربه خود سخن می‌گوید، بلکه خداست که دائم او را در متن این تجربه مخاطب می‌سازد و خود را از این طریق متجلی می‌کند. همه آثار نقری گویی پیروی از تجربه شخصی پیغمبر(ص) به هنگام معراج است، یعنی گفتگو در ملاقاتی که در آن انسان محرم خدا می‌شود. که اوج این تجربه و ملاقات و محرم شدن با پروردگار و هم نشین خدا بودن در «وقفه» اتفاق می‌افتد. وقفه‌ای که

۱- المواقف والمخاطبات، ص ۷۹.

۲- شرح مواقف، ص ۳۸۱.

۳- نويا، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۴- نصوص صوفیه غیرمنشوره، ص ۲۲۴.

بسیار پر رمز و راز و نمادین است و به گفته نوپا باید پابه پای نقری راه منتهی به لحظه‌های  
ملاقات با خدا را طی کرد تا مفهوم وقفه را فهمید.<sup>۱</sup>

## ۲) رؤیت

موضوع برجسته دیگری که در آثار نقری مطرح است، بحث «رؤیت» می‌باشد رویت و مشتقات آن همانند وقفه و مشتقاتش از محوری‌ترین واژه‌ها در آثار نقری می‌باشد. از سخنان وی چنین برمی‌آید که «رؤیت» یکی از مقامات است که در صورت عدم دست‌یابی به آن، اعمال و عبادات انسان از ارزش واقعی بی‌بهره خواهد ماند. در واقع رویت نهایت سیر و سلوک واقف می‌باشد. نقری این مقام را خاص واقفان می‌داند که در حضور اویند. همه چیز را مشاهده می‌کنند و وجودشان در وجود معبود فانی گشته است.<sup>۲</sup> رویت در معارف و اندیشه صوفیه و عارفان از مهم‌ترین راه‌های ارتباط با ذات الهی و مشاهده حقایق مجرد و اسرار معنوی می‌باشد. رویت بالاترین مرتبه کشف و تنزل تجلیات الهی بر قلب، برای دیدن حقیقت است، همان گونه که در قرآن کریم نیز آمده است: «ما کذب الفؤادُ وما رأی.»<sup>۳</sup> مقام رویت؛ آخرین مقام واقف در نردبان معنویت ذات الهی است. لحظه ورود به رویت، لحظه‌ای است که در آن هیچ ذکر و عنوان و نامی نیست، لحظه‌ای است که در آن قدرت ذات کامل الهی همه چیز را از بین می‌برد و همه حجاب‌ها و موانع و پوشش‌ها دریده می‌شوند و غیریت و سوائت وجود ندارد و فقط ذات مستقل الهی حضور دارد. در مقام رویت واقف می‌تواند هر چیزی را از وراء آن ببیند و حقیقت الهی را از وراء همه اشیاء بدون حجاب مشاهده نماید.<sup>۴</sup> سخنان نقری درباره رویت غالباً کوتاه و در تمام المواقف و المخاطبات پراکنده است، اما در عین حال موقف پنجاه هشتم کتاب المواقف، تحت عنوان «موقف الرویته» می‌باشد و در آن جا با تفصیل بیشتری پیرامون این موضوع سخن گفته شده است.

## ۱-۲) رؤیت مقامی فراتر از زمان و مکان

۱- نوپا، همان، ص ۳۰۲-۳۰۵.

۲- نوپا، همان، ص ۳۰۲-۳۰۵.

۳- سوره، نجم، آیه ۱۱.

۴- عبدالله، ص ۵.

از نظر نقری منزل و جایگاه عارف، رؤیت است و تا زمانی که او در رؤیت باقی می‌ماند فراتر از هر پدیده‌ای است.<sup>۱</sup> که این فراتر رفتن از پدیده‌ها در مواقف گوناگون نقری به چشم می‌خورد: «وقال لی اللیل والنهارستران ممدودان علی جمیع من خلقت وقد اصطفیتک فرفعت الستین لترانی وقد رایتنی فقف فی مقامک بین یدی قف فی رؤیتی والاختطفک کل کون.» (و مرا گفت: شب و روز آن دو پوشاننده‌ای هستند که بر تمامی آن چه من خلق کرده‌ام کشیده شده‌اند و آنها را در برگرفته‌اند و من به درستی تو را برگزیدم، پس از شب و روز تو را بالاتر بردم تا مرا ببینی و هر وقت مرا دیدی پس در مقام و حضرت من بمان، در رویت من بمان اگر نه همه هستی و عالم کون تو را می‌رباید و می‌برد).<sup>۲</sup>

## ۲-۲) رؤیت، مظهر کن، فیکون

از دیگر مواردی که در رویت از نگاه نقری مطرح می‌شود این است که سالکی که به مقام وقفه رسیده و عنوان واقف به خود گرفته است و به رویت حق نایل شده است، در آن مقام نباید هیچ درخواست و طلب و سئوالی از خدا داشته باشد که اگر آن کار انجام دهد امری ناشایست را مرتکب شده است. مقام رویت مقام طلب و درخواست نیست، بلکه مقام الهی شدن است، به همین دلیل واقف فقط یک چیز می‌تواند از خداوند بخواهد و آن این که بگوید به چیزی باش، پس، آن باشد.<sup>۳</sup> عبارت‌های زیر از نقری مطلب را روشن‌تر می‌نماید: ۱- «قال لی إذارأیتنی لم یبق لک الامسئلتان تسئلنی فی غیبتی حفظک علی رویتی أن تسئلنی فی الرویه أن تقول للشیء، کن فیکون.» (و به من گفت: اگر مرا ببینی برای تو تنها دو مسئلت (درخواست) می‌مانند، در غیبت من مسئلت کنی که تو را در رویت خود حفظ کنم و در رویت من مسئلت کنی که بتوانی به چیزی (شیء) بگویی باش (کن) و آن باشد (فیکون).<sup>۴</sup> ۲- «وقال لی أبحتک قصدمسئلتی فی غیبتی و حرمت علیک مسئلتی مع رؤیتی فی حال رؤیتی.» (و به من گفت با فریاد بلند در غیبتم از من درخواست کن، در حالی که حرام کردم بر تو درخواست و طلب را

1- Arbery "Mawaqif and Mukhatabat", p18.

۲- المواقف والمخاطبات، ص ۱۰۳.

3- id.

۴- همان، ص ۵۲

زمانی که با من و در حال رویت من هستی.<sup>۱</sup> ۳- «وقال لی ادعنی فی رؤیتی ولاتسئلنی وسلنی فی غیبتی ولاتدعنی.» (و به من گفت: بخوان مرا در رویت من اما چیزی درخواست نکن و درخواست کن از من در غیبت من ولی مرا نخوان.)<sup>۲</sup> ۴- «یا عبدوإن سئلتنی فی رؤیتی فلاحجاب هو ابعده منک.» (ای بنده من! و اگر از من در رویت من درخواست کنی پس آن حجایی است که تو را دورتر می‌کند.)<sup>۳</sup>

با توجه به سخنان نغری چنین بر می‌آید که مقام رویت دارای مراتبی است که نهایت آن فنا در ذات الهی است همان جایی که حتی صمت و فکر نیز از ناحیه واقف در آن راه ندارد. اما در درجات پایین‌تر رویت، واقف فقط یک بار می‌تواند از خداوند درخواستی بکند و آن این که شبیه او شود، یعنی به چیزی بگوید باش و آن باشد. در غیر این صورت بقیه درخواست‌ها و طلب‌ها مربوط به عدم رویت یعنی غیبت می‌باشد.

### ۳-۲) رؤیت در دنیا، مقدمه‌ای برای رویت در آخرت

سرانجام در آخرین بحثی که درباره رویت از دیدگاه نغری انجام می‌شود. به مطلب مهمی برمی‌خوریم. زیرا این دیدگاه وی بسیار شبیه به دیدگاه امامیه می‌باشد، و از آن جایی که در هیچ یک از جملات نغری، سخن از رویت با چشم سر به میان نمی‌آید و حتی وی در جایی اشاره به رویت قلبی می‌کند: «وقال لی انظر بعین قلبک الی قلبک وانظر بقلبک کله الی.»<sup>۴</sup> به طور یقین می‌توان گفت که متأثر از نظرات کلامی، درباره رویت است. به ویژه این که عقیده امامیه درباره رویت منطبق بر دیدگاه نغری است. مطلبی که آربری شارح و مترجم آثار نغری به زبان انگلیسی نیز بدان اشاره می‌کند: «نغری به طور یقین مدّعی رویت خدا در این جهان است و به همین دلیل است که او می‌گوید رویت خدا در این دنیا مقدمه‌ای برای دیدن او در آخرت است.»<sup>۵</sup> نغری در مخاطبه چهاردهم از کتاب المخاطبات به طور صریح و روشن نظر خود را درباره رویت بیان می‌کند: «یا عبد من لم یرنی فی الدنیا لا یرانی فی الاخره. یا عبد رؤیه الدنیا

۱- همانجا.

۲- همان، ص ۵۵.

۳- همان، ص ۱۶۰.

۴- نغری، *المواقف والمخاطبات*، ص ۵۵.

5- Arbery, "Niffari", p15.

توطئه لرؤیه الاخره» (ای بنده! کسی که مرا در دنیا نبیند، در آخرت هم نمی‌بیند. ای بنده! رویت دنیا، مقدمه‌ای برای رویت آخرت است.)<sup>۱</sup> که این جمله وی بی اختیار انسان را به یاد این آیه کریمه از قرآن مجید می‌اندازد: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»<sup>۲</sup> که نشان می‌دهد، نقری در بحث رویت متأثر از قرآن نیز می‌باشد.

### ۳) معرفت

از نظر نقری، «معرفت» یکی از مراحل و مقامات سیر و سلوک است و مرحله بعد از علم می‌باشد. واقف پس از رهایی از قید و بند و امر و نهی علم، پا به مرحله معرفت می‌گذارد. معرفت، آخرین مرحله‌ای است که واقف به ناگزیر آن را ترک می‌گوید. در این مرحله واقف کاملاً خالی از غیر نیست. در معرفت وسوسه هست و در واقع معرفت انسان از خدا، خدا نیست. زیرا نسبت به خدا، سوای می‌باشد.<sup>۳</sup> آربری نیز در تفسیری که از معرفت ارائه می‌دهد، معرفت را حافظ و نگهبان حال عارف می‌داند و می‌گوید هر آنچه بر روی معرفت متمرکز است، متعلق به معرفت است.<sup>۴</sup> نکته‌ای که نقری به آن در موقف نهم از کتاب المواقف اشاره می‌کند و معرفت را سرمایه عارف در حفظ حالت معنوی و روحانی‌اش می‌داند که اگر آن را از دست بدهد، چه بسا خطر سقوط و تنزل او را تهدید می‌کند.<sup>۵</sup> وی در موقف پانزدهم هم تعبیر زیبایی را برای معرفت و علم به کار می‌برد که ضمن بیان برتری معرفت بر علم، جایگاه و اهمیت معرفت را نیز در نزد او نشان می‌دهد: «وقال لی العلم بابی والمعرفه بوابی.» (و به من گفت: علم باب من است و معرفت نگهبان و دربان من است.)<sup>۶</sup> و این بدان معنی است که اگر در مرحله معرفت، واقف و سالک از آن چه که به دست آورده، به خوبی حفاظت و نگهداری نکند نمی‌تواند به مرحله وقفه راه یابد. مرحله معرفت بیان‌کننده تجرد کامل نیست زیرا هنوز

۱- همان، ص ۱۶۴.

۲- سوره بنی اسرائیل، ۷۲.

۳- عباسی، ص ۱۹۴.

4- Arbery, "Mawaqif and Mukhatabat", p16.

۵- المواقف و المخاطبات، ص ۱۷.

۶- همان، ص ۳۲.

در آن سوائیت باقی است.<sup>۱</sup> و بی‌گمان به همین دلیل است که نقری معتقد است تا زمانی که علم و معرفت در وجود سالک باقی باشد خواطر و اغیار نیز باقی است: «وقال لی بقی علم بقی خاطر، بقیت معرفه بقی خاطر.»<sup>۲</sup> اما برای رسیدن به مشاهده لازم است که تمامی خواطر و حتی معرفت را نیز کنار گذاشت، زیرا علم، اساس معرفت و معرفت، اساس مشاهده است و تکیه بر آنها واقف را از مشاهده رویت حق باز می‌دارد: «وقال لی اول المشاهده نفی الخاطر و آخره انفی المعرفة.»<sup>۳</sup> تلمسانی نیز در تفسیر عبارت فوق معتقد است که چون در مشاهده، نفس بر شهود حق متمرکز می‌شود پس با او هیچ خاطر و اندیشه دیگری نمی‌ماند و با متمرکز شدن، نفس خالی از پراکندگی می‌شود. اما با این حال در معرفت به ناچار دو چیز موجود است. یکی عارف و دیگری معروف، یعنی یکی نفس عارف و دیگری خداوند، پس در ابتدای مشاهده ثنویت و دوگانگی موجود می‌باشد، و اما مشاهده در واقع، فنای شاهد در وجود مشهود است و حق این است که در آن هیچ گونه دوگانگی نباشد. پس بر حسب ضرورت باید معرفت نیز از میان برخیزد و چیزی جز حق در میان نباشد<sup>۴</sup> اما این از میان رفتن معرفت، به چه طریقی امکان‌پذیر است؟ آربری با توجه به عبارات نقری می‌گوید: «معرفت آتش سوزان عشق است، اما خودش توسط شعله‌های وقفه می‌سوزد که نمایانگر بُعد دیگری از معرفت می‌باشد.»<sup>۵</sup> پس تنها راه‌هایی از معرفت، که عشق و محبت نیز در آن می‌سوزد رسیدن به مقام وقفه است، همان مقامی که در نظریه نقری بالاترین مقام محسوب می‌شود. دو جمله از نقری بیانگر این مطلب می‌باشد: «وقال لی المعرفة نارتأکل المحبّه لأنّها تشهدک حقیقه التي عنک. وقال لی الوقفه نارتأکل المعرفة لأنّها تشهدک المعرفة سوی.» (و به من گفت: معرفت آتشی است که عشق را می‌سوزاند، زیرا عشق، حقیقت بی‌نیازی از خود را بر تو آشکار می‌سازد. و به من گفت: وقفه آتشی است که معرفت را می‌سوزاند زیرا معرفت را همچون سوایی بر تو آشکار می‌کند.)<sup>۶</sup>

1- Arbery, "Mawaqif and Mukhatabat", p16.

۲- المواقف والمخاطبات، ص ۸۸.

۳- همانجا.

۴- شرح مواقف، ص ۴۰۵.

5- id.

۶- المواقف والمخاطبات، همان، ص ۶۸.

## ۴) انسان کامل

نقّری نیز در آثار خود به بحث انسان کامل توجه دارد او در المواقف والمخاطبات چهره‌ای دقیق از انسانی ارائه کرده، که جلیس خداوند است. به نظر او جلیس خدا، روح و معنای جهان هستی است زیرا خداوند با متصف ساختن انسان جلیس به صفات خود، قدرتی به او بخشیده است که به نمایندگی از خداوند بر جهان مسلط گردد تا از یک سو بی‌هیچ واسطه‌ای با حضرت حق مربوط باشد و از سویی دیگر با اتصاف به صفات حق، به جهان معنی دهد و در جهان عمل کند.<sup>۱</sup> البته این انسان کاملی که نقّری از آن صحبت می‌کند، انسانی است که به ورای سوائتیت جهان رفته است و به همین سبب است که واسط میان خدا و جهان می‌شود. از نظر نقّری معنی انسان کامل با معنی کلّ جهان هستی برابر است. زیرا او این حقیقت را از زبان خداوند دریافت می‌کند: «وقال لی أنت معنی الّکون کلّه.» (و به من گفت: تو معنای کلّ جهان هستی).<sup>۲</sup> تلمسانی نیز در شرح این عبارت، آن را با توجه به نظریه انسان کامل و روابط میان عالم صغیر و کبیر تعبیر می‌کند که به موجب آن، انسان کتابی دانسته شده است که در آن رمز جهان را می‌توان خواند و اگر انسان اشیاء را معنی نکند، اشیاء هیچ معنایی نمی‌دهند، زیرا امکانی برای بیان آن ندارند.<sup>۳</sup> نوینا نیز به این مطلب اشاره دارد که تصویر نقّری از جلیس خدا، شباهت دقیقی با نظریه ابن عربی درباره انسان کامل دارد و دلیل این که تلمسانی، «جلیس الله» در آثار نقّری را به «انسان کامل» تعبیر و تفسیر نموده است؛ همانندی و شباهت انسان جلیس نقّری با انسان کامل ابن عربی می‌باشد.<sup>۴</sup>

## ۴-۱) مشخصات انسان کامل از نظر نقّری

نقّری در چندین جا در المواقف و المخاطبات به بیان نشانه‌های انسان کامل می‌پردازد که خلیفه خدا بر روی زمین است و سرانجام ظهور خواهد کرد. در موقف الرّحمانیه از زبان خداوند می‌گوید: «وقال لی إن استخلفتک اقمّتک بین یدیّ وجعلت قیومیتی وراء ظهرک وأنامن

۱- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۳۲۴.

۲- المواقف و المخاطبات، ص ۵.

۳- تلمسانی، همان، ص ۹۰.

۴- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۳۲۴.

وراء القیومیه و سلطانی عن یمینک و أنامن و راء السلطان، و اختیاری عن شمالک و أنا من وراء الاختیار، و نوری فی عینیک و أنا من وراء النور، و لسانی علی لسانک و أنا من وراء اللسان، و أشهدتک اُنّی نصبت مانصبت و اُنّی من وراء مانصبت، و لم أنصب تجاهک منصبا هو سوی، فرأیتنی بلاغیبه، و جریت فی احکامی بلا حجتیه.» (و به من گفت: با نصب توبه خلافت خود، تو را در حضرت خود جای داده‌ام و قیومیت خود را در پشت تو نهاده‌ام و خود پشت قیومیت، سلطنت من در سمت راست توست و من خود پشت سلطنت و اختیار من در سمت چپ تو و من خود در پشت اختیارم، نور من در چشمان توست و من خود در پشت نورم؛ و زبان من بر زبان تو است، و من پشت زبانم؛ به تو نشان داده‌ام که منم که بر پا داشته‌ام آنچه بر پا داشته‌ام، و من خود پشت آنم که بر پا داشته‌ام، زیرا من چیزی سوی خود پیش روی تو نهاده‌ام، تو مرا بدون غیبت دیده‌ای و از احکام من بی‌حجاب برخورداری).<sup>۱</sup> بنابراین از نظر نقری، انسان کامل، انسانی است که به مقام وقفه رسیده و بی‌واسطه و بدون غیبت خدا را رویت نموده است و چنین انسانی که جلیس و هم نشین خداست سزاوار آن گشته که خلیفه خدا در زمین شود و صفات الهی در وی متجلی گردد به طوری که نور خدا در چشمانش و کلام خدا بر زبانش باشد از نظر نقری خداوند به انسان کامل تولیت و تسلط بر همه چیز را می‌دهد به گونه‌ای که همانند خداوند مظهر کن فیکون می‌شود، چنانچه به هر موجودی بگوید باش، پس می‌باشد.<sup>۲</sup> برای نشان دادن این ویژگی انسان کامل کافی است به مخاطبه‌ای از نقری اشاره شود که در آن می‌گوید: «یا عبدلئن أقمّت فی رؤیتی لتقولن للماء أقبل وأدبر. یا عبدمن الماء کلّ شیء حیّ فلئن تصرّفّت فیه فلتتصرّفن فیما فیه.» (ای بنده! اگر در رویت من مقام کنی، به آب خواهی گفت: «بیا» و «برو». ای بنده! همه چیز به آب زنده است، اگر به آن تسلط یابی، بر هر چه در آن است تسلط خواهی داشت).<sup>۳</sup> پس انسان کاملی که به مقام رویت خداوند در وقفه رسیده است، از طرف خداوند بر همه چیز تسلط کامل دارد.

## ۲-۴) آیا انسان کامل نقری، همان مهدی موعود (عج) است؟

۱- المواقف و المخاطبات، ص ۹۸.

۲- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۳۲۵.

۳- همان، ص ۳۲۶.

سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا ارتباطی بین انسان کاملی که نقری آن را توصیف می‌کند و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد با مهدی موعود شیعیان وجود دارد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال لازم است، مستقیماً به سراغ سخنان نقری رفته و سپس نظرات دیگران را در این باره جویا شد. وی در موقف «قد جاء وقتي» می‌گوید: «وقال لی قد جاء وقتي وآن لی أن أكشف عن وجهي وأظهر سبحاتي ويتصل نوري بالأفنيه و ماوراءها وتطلع علیّ العيون والقلوب، وتري عدویّ یحبّنی وتري أولیائی یحکمون، فأرفع لهم العروش ویرسلون النّار فلا ترجع، وأعمربیوتی الخراب وتزین بالزینة الحق، وتري قسطی کیف یفنی ماسواه وأجمع الناس علی الیسرفلا یفترقون ولا یذلون واستخرج کنزی فتحقق ما أحققتک به من خبری وعدتی وقرب طلوعی فإنی سوف أطلع ویجتمع حولی النجوم، وأجمع بین الشمس والقمر، وأدخل علی کل بیت ویسلمون علیّ وأسلم علیهم، و ذلك بأن لی المشیئة و بإذنی تقوم الساعه وأنا العزیز الرحیم.» (و به من گفت: وقت من فرا رسیده است وقت آن است که من چهره خود را بگشایم و عظمت‌های خود را نمایان سازم، و نور من پیش سراها و ماورای آنها را فرا می‌گیرد؛ چشم‌ها و دل‌ها مرا می‌بینند؛ آن گاه می‌بینی که دشمن من مرا دوست می‌دارد و دوستان من فرمان می‌رانند؛ پس من تخت‌هایی برای آنها برپای می‌دارم، آنها آتش را می‌فرستند که دیگر باز نگردد؛ من خانه‌های ویران خود را از نو بنا می‌کنم و به زینت حق می‌آرایم، و می‌بینی که چگونه قسط من ماورای خود را نابود می‌کند. من انسان‌ها را در توانگری و فراخی جمع می‌کنم، چنان که دیگر پراکنده و ذلیل نخواهند شد. گنج خود را به آنها عرضه می‌کنم، و تو به یاری من از عدت و قرب ظهور من آگاه می‌شوی، زیرا به زودی ظهور خواهم کرد و ستارگان گرد من فراهم خواهند آمد. خورشید و ماه را به یکدیگر می‌پیوندم و به هر خانه‌ای وارد می‌شوم و ساکنانشان به من سلام خواهند گفت و من به آنها سلام خواهم گفت، زیرا مشیت از آن من است و به اذن من ساعت فرا خواهد رسید؛ من عزیز و رحیم هستم.)<sup>۱</sup> در این متن سخن از ظهور خداوند است که چهره خود را می‌گشاید و هم چنین به قسط و عدالت خداوندی اشاره دارد، نوپا اعتقاد دارد که این نوع سخن گفتن خدا، شیوه‌ای رمزی و نمادین می‌باشد که برای فهمیدن آن باید از ظاهر به باطن رسید و معانی سلام خداوند و گردهم آمدن ستارگان و یکی شدن خورشید و ماه را فهمید. به عقیده وی در این متن، انسان تغییر پیدا کرده و نماد

۱- المواقف والمخاطبات، ص ۶.

خدا می‌شود و به قول تلمسانی آن‌هایی که برحسب ظاهر دین، دشمن خدا بودند، در نور معرفت، هنگام ظهور انسانی که نماینده خداست به صورت دوست خدا ظاهر می‌شوند.<sup>۱</sup> اما تلمسانی برای این سخنان نقری در شرح مواقف، تفسیری ارائه می‌دهد که قابل تأمل است. وی «وقت» را در این جا دو گونه تفسیر می‌کند، ابتدا آن را به عنوان نماد «وقت» خدا، یعنی وقت محو آگاهی انسان در رویت الهی می‌داند و سپس آن را وقت ظهور مهدی (عج) خلیفه خدا و صورت محمد(ص)، رسول خدا بیان می‌کند.<sup>۲</sup> یکی از مخاطبه‌های نقری عنوانش «مخاطبه و بشارت و ایذان الوقت» می‌باشد. که از زیباترین متون ادبیات صوفیانه است. آربری آن را ملهم از مفهوم «مهدی» می‌داند و به همین جهت بر آن است که این متن بعداً در مواقف راه یافته است.<sup>۳</sup> نوپا نیز «وقت» را در اینجا به دو معنی در نظر گرفته است، یکی معنی آن، «وقت» ورود خدا در تجربه است و معنی دیگر آن به عنوان «یکی از آیات پروردگار برای نزول عیسی بن مریم از آسمان به زمین» یعنی زمان اخروی است.<sup>۴</sup> اما مطالبی که در این مخاطبه دیده می‌شود کفه ترازو را به سوی عقیده «مهدی موعود(عج) شیعیان» سنگین تر می‌کند: «كذلك يقول الرب إنما أخبرتك لظهور الأبد فاكشفتي الراقع عن وجهك واركي الدابة السياحة على الارض و ارفعي قواعد المدروسة واحملهم إلى علي يدك من وافقك على اليمين و من خالفك على الشمال و ابتهجي أيتها المحزونة و تفسحي أيتها المكنونه و تشمري أثوابك و ارفعي إزارك على عاتقك، إني أنتظرک علی کل فج فانسطی کالبرو البحر و ارتفعی کالسما المرتفعه، فإني ارسل النارین یدیک ولاتدرولاتستقر، إن فی ذلک لایة تظهر کلمة الله فیظهر الله ولیه فی الارض یتخذ أولیا الله أولیاء، یبایع له المؤمنون بمکة، أولئک أحبائ الله ینصرهم الله ینصرونه و أولئک هم المستحفظون عدة من شهدوا بدرا یعملون و یصدقون ثلاثه و ثلاثه عشر أولئک هم الظاهرون (از ظهور ابدی تورا خبر کردم، پس نقاب‌ها را از چهره خود بگیر و بر مرکبی سوار شو و بر روی زمین سیر و سیاحت کن و ناهنجاری‌ها و قواعد مندرس را برچین. راستان در این امر تو را یاری می‌کنند و ناراستان با تو مخالفت خواهند کرد. غمگین مباش، با شادی دامن بر میان

۱- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۳۳۲.

۲- شرح مواقف، ص ۹۶ و ۹۷.

۳- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ص ۳۳۷.

۴- همانجا.

زن و آماده باش و همه جا حاضر شو، در خشکی، دریا، آسمان و زمین، آتشی برای تو می‌فرستم، در آن آیه‌ای است که کلمه الله را آشکار می‌کند و خدا ولی خویش را آشکار می‌کند و او دوستان خدا را برای خود ولی می‌گیرد. مومنان در مکه با او بیعت می‌کنند. تعداد یاران او به شمار شهدای جنگ بدر ۳۱۳ نفر است و در کنف حمایت خدایند.<sup>۱</sup> در عبارات فوق نفّری از حقیقت انسان کاملی سخن به میان می‌آورد که نمونه تکامل یافته‌ای از حقیقت الهی بر زمین است و بدون تردید، عدالت معنوی و مادی را محقق خواهد کرد. این همه به باور شیعه درباره امام زمان بسیار نزدیک است.<sup>۲</sup> هم چنین اشاره به مکه و تعداد یاران مهدی موعود (عج) که ۳۱۳ نفر می‌باشند و از واژه‌های کلیشه‌ای و کلیدی درباره ظهور امام زمان (عج) در فرهنگ تشیع به شمار می‌روند و نیز توجه به سخنان وی در آثارش چنین بر می‌آید که نفّری به امام منتظری معتقد بوده است که برابر روایت شیعه در آخرالزمان با یاران خود ظهور می‌کند.<sup>۳</sup>

---

۱- المواقف والمخاطبات، ص ۲۱۵.

۲- عباسی، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۳- سامی الیوسف، ص ۸۳-۹۸.

منابع و مأخذ:

- ۱- آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۷.
- ۲- ابن عربی، محیی الدین، فتوحات مکیه، بیروت، دارصادر، (بی تا).
- ۳- ابوزید، نصرحامد، هکذاتکلم ابن عربی، الدارالبیضاء، المرکزالتقافی العربی، ۲۰۰۴.
- ۴- بروکلیمان، کارل، تاریخ الادب العربی، به کوشش الحلیم النجار، قم، دارالکتاب اسلامی، المجلد الثالث، [بی تا].
- ۵- تلمسانی، عقیف الدین، شرح مواقف، تصحیح مرزوقی جمال، قاهره، مرکزالمحروسه، ۱۹۹۷.
- ۶- جوزی، محمدرضا، "مواقف محمدبن عبدالجبارنقری"، کیمیا، به کوشش حسین الهی قمشه ای، تهران، روزنه، ۱۳۸۲.
- ۷- چیتیک، ویلیام، درآمدی برتصوف، ترجمه محمدرضارجبی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.
- ۸- حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، بیروت، دارافکر، ۱۹۹۲.
- ۹- سامی الیوسف، یوسف، مقدمه للنقری، دمشق، دارالینابیع، ۱۹۹۷.
- ۱۰- سزگین، فؤاد، تاریخ نگارش های عربی، ج ۱، تهران، به کوشش خانه کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۰.
- ۱۱- شواف، قاسم، دیوان الاساطیر، بیروت، دارالساقی، ۱۹۹۶-۱۹۹۷.
- ۱۲- شووان، فریتیوف، گوهر و صدف عرفان اسلامی، ترجمه مینوحجت، تهران، نشرسهروردی، ۱۳۸۱.
- ۱۳- شیمل، آن ماری، ابعادعرفانی اسلام، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفترنشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۱۴- عباسی، حبیب الله، "معرفت و جهل در منظومه فکری محمدبن عبدالجبارنقری"، نشریه علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، شماره ۶۱ و ۶۲، ۱۳۸۶، ص ۱۸۳-۲۰۳.
- ۱۵- میرهاشمی، مرتضی، "سخنی پیرامون شرح احوال و آثارواندیشه های محمدبن عبدالجبارنقری"، یادگارنامه استاد دکتر خسرو فرشیدورد، ۱۳۷۷، ص ۲۰۱-۲۱۶.

- ۱۶- نَفَری، محمدبن عبدالجبار، المواقف والمخاطبات، به کوشش آرتور جون آربری، القاهره، مطبعه دار الکتب المصریّه، ۱۹۳۴.
- ۱۷- همو، نصوص صوفیه غیرمنشوره، به کوشش پل نويا، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶.
- ۱۸- نويا، پل، تفسیرقرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
- ۲۰- نیکلسن، آلن، عرفان عارفان مسلمان، ترجمه دکتراسدالله آزاد، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۲.
- ۲۱- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله، ۱۹۸۶، معجم البلدان، بیروت، دارصادر، ۱۹۸۶.
- ۲۲- یثربی، سیدیحیی، عرفان نظری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- منابع انگلیسی:
- 23-Niffari, Muhammad ibn abdil jabbar, 1935, Mawaqif and Mukhatabat. with fraqments/edited with translation,commentary andindices by Arthur John Arberry.london,luzac.
- 24-Arbery,A.J., "Niffari", Encyclopadia of Islam,vol.3.p13-14.